

تحلیل معناشناختی حوزه معنایی تعلیم در قرآن

عاملیت خدا در فرایند تعلیم

ه
دین

تحلیل معناشناختی حوزه معنایی تعلیم در قرآن

محمد رگعی*
شعبان نصرتی**
محمد رنجبر حسینی***

چکیده

نگاشته حاضر، ارکان علم را از سه دسته «علم (صورت ذهنی)، عالم و معلوم (متعلق علم)» توسعه می‌دهد و رکن چهارم را با عنوان معلم مطرح می‌کند. مقصود از معلم، همان عامل خارجی است که نقش اصلی در انتقال علم را دارد. این نوشتار در چهار محور «تعلیم‌دهنده»، «تعلیم‌گیرنده»، «مواد تعلیم» و «شیوه‌های تعلیم» پیش می‌رود و از روش معناشناسی حوزه‌های معنایی بهره می‌گیرد و در نهایت به این نتیجه می‌رسد که قرآن در میان تعلیم‌دهندگان «خدا» و از میان تعلیم‌گیرندگان «انسان» را برجسته می‌کند و اگرچه مصادیق دیگری برای هردو مورد ذکر می‌کند، اساس چشم‌انداز قرآن بر تعلیم‌دهندگی خدا و تعلیم‌گیرندگی انسان است.

* کارشناس ارشد دانشکده علوم حدیث و پژوهشگر پژوهشکده کلام اهل بیت^(ع).

** دانشجوی دکتری دانشگاه قرآن و حدیث و پژوهشگر پژوهشکده کلام اهل بیت^(ع).

*** استادیار و عضو هیئت علمی دانشگاه قرآن و حدیث.

واژگان کلیدی: معناشناسی حوزه‌های معنایی، معناشناسی تعلیم، معناشناسی علم، معلم، مواد تعلیم، شیوه‌های تعلیم.

مقدمه

در حوزه معرفت‌شناسی برای معرفت، سه رکن وجود خارجی معلوم، علم (وجود ذهنی معلوم) و عالم تعریف شده است. آیت‌الله جوادی آملی در کتاب تفسیر موضوعی قرآن کریم: معرفت‌شناسی در قرآن به این مطلب توجه کرده، رکن چهارم معرفت را با عنوان معلم مطرح کرده است (جوادی آملی، ۱۳۷۹، ص ۲۱۲). وی معلم را همان علت علم و منحصرأ در خدا صادق دانسته، از آیات قرآنی نیز بهره گرفته است. پژوهش حاضر بر آن است تا جایگاه معرفت‌شناختی تعلیم را در قرآن بررسی کند و با استفاده از روش معناشناسی حوزه‌ای به پرسش‌های زیر پاسخ دهد:

۱. از دیدگاه قرآن چه چیزهایی تعلیم‌دهنده مطرح شده است؟
۲. چه موجوداتی می‌توانند تعلیم‌گیرنده باشند؟
۳. از میان تعلیم‌دهندگان و تعلیم‌گیرندگان، کانون توجه قرآن کدام است؟
۴. شیوه‌هایی که در تعلیم مورد تأیید قرآن است، کدام‌اند؟
۵. مواد آموزش در هر یک از تعلیم‌گیرندگان کدام‌اند؟

در این پژوهش، قرآن متن مراجعه و روش معناشناسی حوزه‌ای، شیوه فهم متن است. مقصود از معناشناسی (Semantic) مطالعه علمی معناست (صفوی، ۱۳۸۷، ص ۲۷) و به معناشناسی فلسفی، منطقی و زبانی تقسیم می‌شود (قائم‌نیا، ۱۳۸۹، ص ۷۸-۷۹ / صفوی، همان، ص ۲۸). معناشناسی زبانی، دانش مطالعه انتقال معنا از طریق زبان است (همان، ص ۳۴). در این دانش، معنا درون نظام زبان بررسی می‌شود (قائم‌نیا، همان، ص ۵۲۹). معناشناسی دستگاه معنایی (Welatanschangsleher) یا معناشناسی حوزه‌ای (Semantic fields) یکی از روش‌های مطالعه معناست. در این روش، دو رویکرد معناشناسی زمانی یا تاریخی (Diachronic semantic) و معناشناسی همزمانی (Synchronic semantic) وجود دارد. در معناشناسی تاریخی، زمان در فهم معنا دخیل

است و بر اساس تطور معنا در طول زمان، معنا بررسی می‌شود و تطورات تاریخی معنا، جایگاه واژه را در دستگاه معنایی معین می‌کند (ایزوتسو، ۱۳۶۸، ص ۳۹-۴۳ / صفوی، همان، ص ۱۹۱-۱۹۶ / قائمی‌نیا، همان، ص ۵۳۰-۵۳۱).

در معنانشناسی همزمانی، عنصر زمان حذف شده، تغییر واژگان در طول زمان لحاظ نمی‌گردد، بلکه متن بدون دخالت زمان، مورد مطالعه قرار می‌گیرد (ایزوتسو، همان، ص ۳۹-۴۳ / صفوی، همان، ص ۱۹۶-۱۹۷ / قائمی‌نیا، همان، ص ۵۳۰-۵۳۱)؛ به این بیان که معنانشناس در فهم متن، از روند تدوین متن در بستر زمان تأثیر نمی‌پذیرد. در این روش، معنانشناس می‌کوشد معنا را از درون متن کشف کند. معنانشناسی در این روش از سطح واژه (رک: صفوی، همان، ص ۹۷-۱۲۱) و گزاره (رک: همان، ص ۱۳۱-۱۵۹) فراتر رفته، تمام متن را معیار و موضوع معنانشناسی قرار می‌دهد. پژوهش حاضر تنها بر روش همزمانی استوار است. کاربرد این روش بر نسبت‌های معنایی همنشینی، جانیشینی و تقابل تکیه دارد. این پژوهش بر نسبت همنشینی تکیه دارد و از نسبت جانیشینی در حد کشف توسعه معنایی استفاده می‌کند.

نسبت یا ارتباط همنشینی (Syntagmatic Relation) بیانگر رابطه الفاظی است که در یک زنجیره کلامی در کنار یکدیگر قرار گرفته‌اند (کرمانی، ۱۳۸۴، ص ۷). این نسبت، همان معنانشناسی در سطح جمله است که واژه در ارتباط با واژه‌های هم‌نشین سنجیده می‌شود و طبق این ارتباط، زوایایی از معنای واژه کشف می‌شود. این همنشینی ممکن است به صورت وصف، تمییز، اسناد فاعل و... باشد.

نسبت جانیشینی (Paradigmatic Relation) رابطه و نسبت جایگزینی میان زنجیره الفاظ کلامی با الفاظی است که می‌توانند جایگزین این الفاظ شوند (کرمانی، همان، ص ۷) علم و عقل بارزترین نمونه جانیشینی در حوزه معنایی علم و معرفت است. نسبت جانیشینی از اساسی‌ترین نسبت‌های معنایی است که در روش همزمانی به آن تکیه می‌شود (ایزوتسو، ۱۳۷۸، ص ۲۹۶).

مشتقات «علم» در قرآن به صورت اسمی و فعلی به کار رفته است. شکل رباعی واژه

علم، میدان معنایی تعلیم را به وجود می‌آورد. میدان معنایی تعلیم، از نسبت بین آموزش‌دهنده (معلم) و آموزش‌گیرنده (متعلم) به وجود آمده است. این دو مورد با نسبت‌های پیرامونی، میدان معنایی تعلیم‌دهندگان و تعلیم‌گیرندگان را به وجود می‌آورند. آموزش، پل ارتباطی میان تعلیم‌دهنده و تعلیم‌گیرنده است. در این فرایند، معلوماتی به فراگیران منتقل می‌شود. این فرایند دو میدان معنایی مواد تعلیم و شیوه‌های تعلیم را می‌سازد؛ در نتیجه میدان معنایی تعلیم به چهار میدان معنایی تعلیم‌دهندگان، تعلیم‌گیرندگان، شیوه‌های تعلیم و مواد تعلیم تقسیم می‌شود. با واکاوی این میدان‌ها، به معنانشناسی علم در حوزه معنایی تعلیم خواهیم پرداخت. برای پرهیز از تکرار مباحث، دو میدان تعلیم‌دهنده و تعلیم‌گیرنده را در هم ادغام می‌کنیم. بدین ترتیب مباحث را در سه محور پیش می‌بریم.

۱. میدان معنایی تعلیم‌دهنده و تعلیم‌گیرنده

در میدان معنایی تعلیم‌دهندگان خدا، جن، فرشتگان و انسان مطرح شده است. اگر بسامد یک واژه ملاک چشم‌انداز و کانون توجه گوینده باشد، از میان تعلیم‌دهندگان، «خدا» در کانون توجه قرآن خواهد بود؛ زیرا ۲۵ آیه از آیات تعلیم در مورد تعلیم الهی است. خدا تنها در یک مورد به فرشتگان و در سایر موارد به انسان آموزش می‌دهد. یادگیری فرشتگان از خدا در آیه «قَالُوا سُبْحَانَكَ لَعَلِمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا» (بقره: ۳۲) مطرح است. در این آیه از وجه فعلی تعلیم استفاده شده است. استفاده از این تعبیر، برای بیان قابلیت یادگیری در فرشتگان است. اگر این قابلیت را بپذیریم، نظریه مجرد تام‌بودن فرشتگان مشکل خواهد بود؛ زیرا قابلیت تعلیم، به معنای امکان تغییر در علم فرشتگان است. استفاده از وجه فعل ماضی، تعلیم و انحصار آن را در خدا دانسته است. ممکن است چنین القا کند که معنای آیه چنین است: خدایا! علم ما همانی است که در موقع آفرینش به ما عطا کرده‌ای و چیزی بیشتر از آن را ما نمی‌توانیم بدانیم. در این صورت، حکم به تغییر در علم فرشتگان کاری ساده نخواهد بود.

این گمانه با ظهور تعلیم منافات دارد؛ زیرا در امور تکوینی و غریزی از واژه تعلیم

استفاده نمی‌شود. از سوی دیگر در آیه ۳۳ سوره بقره - که ادامه همین آیه است - خدا از حضرت آدم^(ع) می‌خواهد: «ای آدم! آنان را از اسامی [و اسرار] این موجودات آگاه کن. هنگامی که آنان را آگاه کرد، خداوند فرمود: "آیا به شما نگفتم که من غیب آسمان‌ها و زمین را می‌دانم"» (بقره: ۳۳). این، همان تغییر در علم فرشتگان است.

هرچند برخی با استناد به قول علامه طباطبایی معتقدند در این مرحله آدم^(ع) چیزی به فرشتگان تعلیم نداد و دلیل آورده‌اند که سنخ علم فرشتگان با انسان‌ها متفاوت است (غضنفری، سال دفاع ۱۳۹۰، ص ۷۸). باید دقت کرد که قرائن معنشناختی، این تعلیل را تأیید نمی‌کند؛ زیرا این تعلیل مبتنی بر مبانی فلسفی است؛ در حالی که یکی از اصول معنشناختی، عدم دخالت فهم پیشینیان است. افزون بر این، کلام علامه در مقام بیان آموختن فرشتگان از حضرت آدم^(ع) یا عدم آن نیست، بلکه بحث در تعیین مسمیات است (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱، ص ۱۱۶-۱۱۸)؛ دیگر اینکه در بیان علامه نوعی اقرار به اصل آموختن مشهود است (همان).

عامل دیگر تعلیم الهی به انسان، در مورد انبیا* و غیرانبیا** به کار رفته است. تعلیم خدا به انسان عادی به چند صورت بیان شده است؛ یک صورت خود قرآن و آیات قرآن است که به انسان علومی را آموخته است. در آیات «اتقوا الله و یعلمکم الله» (بقره: ۲۸۲)، «واذکروا

* مصادیق آن عبارت‌اند از: حضرت داود (بقره: ۲۵۱ / انبیاء: ۸۰ / نمل: ۱۶)، حضرت آدم (بقره: ۳۱)، حضرت نضر (کهف: ۶۵-۶۶)، حضرت عیسی (مائده: ۱۱۰ / آل عمران: ۴۸)، پیامبر اکرم^(ص) (نساء: ۱۱۳ / یس: ۶۹) گرچه به ظاهر نفی تعلیم شعراست، اما با نفی تعلیم شعر در واقع تعلیم وحی و کتاب را اثبات می‌کند، حضرت یعقوب (یوسف: ۶۸)، حضرت یوسف (یوسف: ۲۱ و ۲۱ و ۲۱ با واژه «علّمتی ربی» (یوسف: ۳۷) و حضرت سلیمان (نمل: ۱۶).

** شکل‌های این کاربرد عبارت‌اند از:

الف) به صورت مطلق و بدون ذکر آموزش‌گیرنده (بقره: ۲۸۲ / الرحمن: ۲ و ۴ / علق: ۴ / مائده: ۴)؛ ب) انسان در آیه «علّم الانسان» (علق: ۵)؛ ج) حج‌گزاران (بقره: ۲۳۹)؛ د) ذریه حضرت ابراهیم (بقره: ۱۲۹)؛ ه) مؤمنین (آل عمران: ۱۶۴)؛ و) امّیین (جمعه: ۲). در سوره انعام آیه ۹۱ با فعل «علّمتم» اصل آموزش را برای انسان ثابت می‌کند که سیاق آیه، تعلیم الهی را می‌رساند.

الله كما علمكم ما لم تكونوا تعلمون» (بقره: ۲۳۹) و «عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ» (علق: ۵) آموزش خدا به انسان، به صورت عام بیان شده و شامل تمام انسان‌ها می‌شود.

در دو آیه نخست از سیاق امر و خطاب می‌توان فهمید که تمام افراد بشری می‌توانند شامل این تعلیم باشند؛ ولی در اینکه خدا مستقیماً به انسان تعلیم می‌کند یا به واسطه انبیا و اولیا این تعلیم را انجام می‌دهد، به راحتی نمی‌توان نظر داد. نکته مهم این است که قرآن، رکنی با عنوان تعلیم‌دهنده در ارکان معرفت مطرح کرده است و می‌کوشد نقش خدا را - مستقیم یا غیرمستقیم - در این عمل برجسته کند؛ از این رو تعلیم را به خود نسبت می‌دهد. برجسته‌بودن نقش خدا، همان نکته کانونی در جهان‌بینی قرآنی است که با تمام مؤلفه‌های دستگاه معنایی ارتباط دارد و روح حاکم بر این دستگاه است. به همین دلیل در بخش مواد آموزش نیز نقش تعلیمی خدا مطرح می‌شود. این نکته از برجستگی‌های معرفت‌شناسی قرآنی است که در معرفت‌شناسی متداول مورد توجه نبوده است.

فخر رازی این ارتباط را قبول دارد، ولی استعمال لفظ معلّم را برای خدا جایز نمی‌داند؛ چون به نظر او به علت تغییرات لغوی و معنایی، لفظ معلّم به عنوان حرفه در آمده است؛ از این رو زینبندۀ ذات الهی نیست و اگر چنین تغییر معنایی در این واژه رخ نمی‌داد، این واژه تنها برازنده خدا بود (رازی، ۱۴۲۰، ج ۲، ص ۴۲۴).

گونه دیگری که قرآن نقش تعلیمی خدا را بیان می‌کند، در آیاتی مثل «وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُودَ وَسُلَيْمَانَ عِلْمًا» (نمل: ۱۵ / نیز یوسف: ۲۲ / قصص: ۱۴ / انبیاء: ۷۴ و ۷۹) به تصویر کشیده است. در این آیات، خدا عطاکننده و انسان، پذیرنده این عطاست و خدا نقش اصلی را در این انتقال بر عهده دارد. در مواردی نقش خدا در آموزش انسان در حد فراهم‌سازی مقدمات برای فعالیت عقلی انسان بیان شده است؛ برای نمونه در دو آیه «كَذَلِكَ يُحْيِي اللَّهُ الْمَوْتِي وَ يُرِيكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ» (روم: ۲۴) و «وَمِنْ آيَاتِهِ يُرِيكُمْ الْبَرْقَ خَوْفًا وَ طَمَعًا وَ يُنَزِّلُ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَيُحْيِي بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ» (غافر: ۱۳)، ارائه آیات برای این است که انسان از خرد خود در کسب معارف جدید کمک بگیرد. اگرچه در این موارد نقش اساسی از نظر معرفتی بر خرد انسان است، ولی به معنای

خودبنیادی خرد نیست؛ بلکه همین خردورزی به مقدماتی نیاز دارد که خدا آن مقدمات را فراهم می‌کند: «هُوَ الَّذِي يُرِيكُمْ آيَاتِهِ وَيُنَزِّلُ لَكُمْ مِنَ السَّمَاءِ رِزْقًا وَمَا يَتَذَكَّرُ إِلَّا مَنْ يُنِيبُ» (غافر: ۱۳). فراهم کردن مقدمات تنها در این حد نیست، بلکه قرآن، نقش خدا را افزون بر «ارائه» در آیه (نحل: ۷۸) در آفرینش ابزار فهم انسان نیز نشان می‌دهد. این نکات، ضرورت توسعه در موضوعات و مسائل معرفت‌شناختی را نشان می‌دهد.

در آیات قرآنی، صحبتی از آموزش - ماده تعلیم - خدا به غیرانسان نیامده است و اگر رابطه تعلیمی بین خدا و دیگر موجودات است، با تعبیر دیگری بیان شده است. در مواردی از انسان به عنوان واسطه تعلیم به حیوانات یاد کرده است؛ مانند آیه «وَمَا عَلَّمْتُمْ مَنِ الْجَوَارِحِ مُكَلِّبِينَ تُعَلِّمُونَهُنَّ مِمَّا عَلَّمَكُمُ اللَّهُ» (مائده: ۴). انسان، آموخته خود از خدا را، به سگان یاد می‌دهد.

نتیجه اینکه قرآن، علم‌آموزی از خدا - با ماده تعلیم - را تنها در مورد فرشتگان و انسان‌ها می‌داند.

علاوه بر خدا، فرشتگان (بقره: ۱۰۲ / نجم: ۵) آموزش‌دهنده معرفی شده‌اند. آیه «إِنَّ هُوَ إِلَّا وَحْيِي يُوحِي عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَى» (نجم: ۴-۵) نشان می‌دهد که فرشته، معلم انسان است. البته این رابطه فقط در مورد پیامبر اسلام و وحی قرآن مطرح شده است که نشان می‌دهد وحی به عنوان راه و روشی برای تعلیم در قرآن به کار رفته است؛ اما در حوزه تعلیم فرشتگان به انسان، فقط فرشته وحی آمده است و از فرشتگان دیگر سخنی نیست؛ ولی قرآن با الفاظ دیگری به آگاهی‌بخشی فرشتگان به انسان اشاره می‌کند؛ برای نمونه در مورد حضرت مریم فرشتگان به او مطالبی یاد داده‌اند، ولی با لفظ تعلیم نیامده است، بلکه با لفظ «قالت» آمده است (آل عمران: ۴۲-۴۳). در موارد دیگر برخی اخبار غیبی به پیامبران از طریق فرشتگان انتقال یافته است که در میدان‌های معنایی وحی، ندا، قول و بشارت قابل بررسی است.

در داستان هاروت و ماروت، قرآن کریم این رابطه را در مورد تمام انسان‌ها بیان می‌کند و تعلیم فرشتگان را مختص انبیا نمی‌داند «وَمَا يُعَلِّمَانِ مِنْ أَحَدٍ» (بقره: ۱۰۲). فرشتگان را

در آموزش سحر، معلّم انسان معرفی می‌کند. رابطه تعلیمی فرشتگان - با ماده تعلیم - تنها با انسان مطرح شده است. این فرشتگان، مأموران نزول وحی نیز نبوده‌اند. بنابراین تعلیم فرشتگان به انسان‌ها مورد تأیید قرآن است.

طبق آیه «وَمَا عَلَّمْتُمْ مِنَ الْجَوَارِحِ مُكَلِّبِينَ تُعَلِّمُونَهُنَّ مِمَّا عَلَّمَكُمُ اللَّهُ» (مائده: ۴) انسان به عنوان معلّم، اموری را به سگ یاد می‌دهد. انسان در قرآن، با ماده تعلیم، فقط معلّم انسان و حیوانات است و به فرشتگان و اجنه چیزی یاد نمی‌دهد. این ارتباط، یعنی آموزش انسان به فرشتگان، در قالب‌های دیگری مطرح شده است؛ مثلاً در آیه «قَالَ يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ» (بقره: ۳۲-۳۳) ابتدا قابلیت تعلیم‌پذیری فرشتگان را از زبان خود آنها بیان می‌کند و تمام دانسته‌های آنها را منحصر در تعلیم الهی می‌داند و در ادامه می‌افزاید که حضرت آدم اسمائی را که ملائکه نمی‌دانستند، به آنها خبر داد و با این تعبیر، تعلیم‌دهندگی انسان به فرشتگان را به اثبات می‌رساند. البته نباید پنداشت که در این آیه، نقش حضرت آدم در تعلیم، نقش واسطه انتقال معلومات بوده است و معلومات از سوی خداست؛ چراکه منطبق قرآن در تمامی مباحث تعلیم همین‌گونه است. همچنان‌که در آیه چهار سوره مائده اشاره گردید، خداوند خود را منشأ تمامی علوم می‌داند؛ بنابراین هر تعلیمی نیز به او برمی‌گردد.

بر اساس آیات قرآن، انسان بیشترین نقش تعلیمی خود را در آموزش به انسان‌های دیگر بازی می‌کند. این آموزش در دو دسته آیات تبیین شده است: آیاتی که در قالب آموزش انبیا و اولیای الهی به دیگر انبیا مطرح شده است؛ مثل تعلیم حضرت خضر به حضرت موسی (کهف: ۶۶ و ۷۰) و آیات دیگری که تعلیم انبیا به انسان‌های عادی را بیان کرده‌اند؛ برای نمونه می‌توان آیه «كَمَا أَرْسَلْنَا فِيكُمْ رَسُولًا مِّنكُمْ يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِنَا وَيُزَكِّيكُمْ وَيُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ» (بقره: ۱۵۱ / نیز بقره: ۱۲۹ / آل عمران: ۱۶۴ / جمعه: ۲) ذکر کرد.

افزون بر پیامبران، انسان عادی نسبت به افراد دیگر به عنوان معلّم معرفی شده است. آیه «بِمَا كُنْتُمْ تُعَلِّمُونَ الْكِتَابَ وَبِمَا كُنْتُمْ تَدْرُسُونَ» (آل عمران: ۷۹) از این نمونه است. تعبیر «بِمَا

كُتِّمُ تَعَلَّمُونَ الْكِتَابَ وَ بَمَا كُنْتُمْ تَدْرُسُونَ» راجع به عموم مردم است و اختصاصی به انبیا ندارد. آیات ۱۰۳ نحل / ۷۱ طه / ۴۹ شعراء نیز دال بر این مطلب است. اگرچه در این آیات تعلیم‌دهنده حضرت موسی است، ولی چون از قرآن از زبان قوم سخن می‌گوید و در دید آنها حضرت موسی فردی عادی است، این آیات هم می‌تواند دال بر مراد باشد.

توان آموزش‌دهندگی انسان چنان است که گاه خود را آگاه‌تر از خدا تصور می‌کند و می‌خواهد این آگاهی را به خدا نیز انتقال دهد. قرآن این نکته را در آیه «قُلْ أَتَعَلَّمُونَ اللَّهَ بِدِينِكُمْ» (حجرات: ۱۶) گوش زد می‌کند و با استفاده از تعبیر «تَعَلَّمُونَ» تعلیم انسان به خدا را طرح می‌کند و آن را مردود می‌داند و دلیل خود را چنین بیان می‌کند: او تمام آنچه را در آسمان‌ها و زمین است، می‌داند و خداوند از همه چیز آگاه است (حجرات: ۱۶).

طبق آیه «لَكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السَّحْرَ» (بقره: ۱۰۲) اجنه به انسان سحر می‌آموزند؛ البته در صورتی که مراد از شیاطین در این آیه، شیاطین جن باشد (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱، ص ۲۳۳).

آیات دیگری که می‌تواند به تعلیم‌دهندگی جن اشاره داشته باشد، آیاتی است که دربارهٔ ابلیس سخن می‌گوید. مطمئناً ابلیس از جنیان است: «فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ» (کهف: ۵۰). اگر در تعامل و تقابلی که با انسان یا دیگر شیاطین دارد، بحث تعلیم‌دهندگی نیز وجود داشته باشد، مشخص می‌گردد که جن نیز از توان تعلیم‌دهندگی برخوردار است؛ بنابراین باید این دسته از آیات را مورد بررسی قرار داد.

آیاتی که دربارهٔ ارتباط شیطان با انسان و جن آمده است، از واژه‌هایی چون نَزَغٌ وَ إِمَّا يَنْزَعَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْعٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ (اعراف: ۲۰۰)، وَسَوْسَه (فَوَسْوَسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ) (اعراف: ۲۰)، وَعَدْتُّكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْ (ابراهیم: ۲۲)، دَعْوَتِ (إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ) (ابراهیم: ۲۲)، تَزْيِينِ (وَإِذْ زَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ) (انفال: ۴۸) وَالْقَا (وَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا تَمَنَّى أَلْقَى الشَّيْطَانُ فِي أُمْنِيَّتِهِ) (حج: ۵۲)، دَلَالَتِ (فَدَلَّاهُمَا بِغُرُورٍ) (اعراف: ۲۲) استفاده کرده است. در این میان دو تعبیر «دلالت» و «القا» بیشتر به حوزهٔ معرفت و تعلیم نزدیک است.

در آیه «فَدَلَاهُمَا بَعْرُورٌ فَلَمَّا ذَاقَا الشَّجَرَةَ بَدَتْ لَهُمَا سَوْآتُهُمَا» (اعراف: ۲۲) تعبیر «دَلَاهُمَا» به کار رفته است. طبق این آیه، شیطان حضرت آدم و حوا را به مطلبی در مورد درخت ممنوعه راهنمایی کرد. اصل دلالت، راهنمایی کردن فردی به چیزی است که بدان آگاهی نداشته است. طبق این آیه و آیه ۲۰ اعراف (فَوَسْوَسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ لِيُبْدِيَ لَهُمَا مَا وُورِيَ عَنْهُمَا مِنْ سَوْآتِهِمَا وَ قَالَ مَا نَهَاكُمَا عَنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ إِلَّا أَنْ تَكُونَا مَلَكَتَيْنِ أَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِينَ) و ۱۲۰ طه (فَوَسْوَسَ إِلَيْهِ الشَّيْطَانُ قَالَ يَا آدَمُ هَلْ أَدُلُّكَ عَلَى شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَ مُلْكٍ لَا يَبْلَى) حضرت آدم از شیطان آموخت که علت منع از درخت ممنوعه این است که آدم، زندگی خالدانه و ملک‌گونه نیابد. صورت راهنمایی بدین شکل بود که حضرت آدم و حوا می‌پنداشتند اگر به راهنمایی از درخت ممنوعه بخورند، به زندگی خالدانه دست می‌یابند. ظاهر این امر با تعلیم و آموزش یکی است، ولی قرآن در ادبیات خود از واژه «علم» استفاده نمی‌کند و از واژه «دلالت» کمک می‌گیرد؛ به این معنا که دستگاه شبه معرفتی که شیطان در آن دخالت می‌کند و اغرا و اغوا و وسوسه دارد، دستگاه دیگری است.

در آیات ۵۲ و ۵۳ سوره حج (وَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَ لَا نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا تَمَنَّى أَلْقَى الشَّيْطَانُ فِي أُمْنِيَّتِهِ فَيَنسَخُ اللَّهُ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ ثُمَّ يُحْكِمُ اللَّهُ آيَاتِهِ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ؛ لِيَجْعَلَ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ فِتْنَةً لِلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ) عبارت «القادر» مورد فعالیت شیطان استفاده شده است. القا دارای معنایی مطلق است و می‌تواند نقش تعلیمی داشته باشد، ولی باید تأکید کرد که این نقش بستگی تام به متعلق القا دارد؛ اگر متعلق القا امری معرفتی، یعنی اگر در مفعول آن، امری معرفتی باشد، القا نیز نقش تعلیمی خواهد داشت. در آیات قرآن، القا با مواردی چون کنز (فرقان: ۸)، کتاب (قصص: ۸۶)، روح (غافر: ۱۵) و انسان (اعراف: ۱۲۰) هم‌نشین شده است. در میان این موارد فقط آیه ۸۶ سوره قصص که از القای کتاب سخن می‌گوید، می‌تواند نقش تعلیمی به خود بگیرد و سایر موارد غیرتعلیمی‌اند.

در آیات ۵۲ و ۵۳ حج، متعلق مفعولی القا، مشخص نیست. در میان مفسران، اختلاف بسیاری در متعلق آن رخ داده است. شبهه، مانع، طرح، سخن (رازی، ۱۴۲۰، ج ۲۳،

ص ۲۳۹) و... مواردی است که مفسران در ترجمه این آیه به عنوان متعلق القا مطرح کرده‌اند (طباطبایی، همان، ج ۱۴، ص ۳۹۱).

در این آیه، دو قرینه وجود دارد که معرفتی بودن القا را دچار مشکل می‌کند:

۱. محل القا در «امنیه» پیامبران است. امنیه به معنای آرزو و هدفی که انسان فرض تحقیقش را دارد (همان، ج ۱۴، ص ۳۹۰-۳۹۱) در این آیه نمی‌تواند به معنای دخالت در علم پیامبر باشد و اگر کسی بگوید مراد از القا در امنیه همان القا در محل ادراک است، این کلام، قرینه معنانشناختی ندارد؛ چراکه در قرآن محل معرفت، قلب یا واژه‌های همبسته آن است.

۲. در این آیه، القا با حرف «فی» همنشین شده است. بررسی همنشین‌های القا در آیات دیگر نشان می‌دهد که واژه القا در آنجا که نقش معرفتی دارد، با حرف جر «الی» (وَمَا كُنْتَ تَرْجُوا أَنْ يُلْقِيَ إِلَيْكَ الْكِتَابُ) (قصص: ۸۶) آمده است، نه با حرف «فی» و حرف جر «فی» در تمامی موارد در کاربرد غیر معرفتی به کار رفته است: «أَفَمَنْ يَلْقَى فِي النَّارِ خَيْرًا» (فصلت: ۴۰) و آیات ۱۵ نحل، ۱۰ لقمان و ۸ ملک.

نتیجه اینکه عامل اصلی در تعلیم، خداست و کانون توجه قرآن و تأکید اساسی در تعلیم‌دهندگی، بر عاملیت خدا استوار است که به انسان (انبیا و انسان‌های عادی) و فرشته تعلیم می‌دهد. در رتبه بعد، قرآن موارد دیگری مانند فرشته و انسان را نیز به عنوان عامل مؤثر در تعلیم به رسمیت می‌شناسد. فرشته تنها به انسان - در نزول وحی - آموزش می‌دهد؛ ولی انسان علاوه بر تعلیم انسان‌های دیگر، به فرشتگان و حیوانات یاد می‌دهد. عاملیت جن در آموزش به انسان و موجودات دیگر با تأکید بر واژه تعلیم، دلیل قطعی ندارد.

در تعلیم‌گیرندگی، قرآن بیشتر به انسان توجه دارد و انسان محور اصلی در این بخش است. این امر تا حدی برجسته شده است که اثری از آموزش خدا - که کانون و عامل اصلی در تعلیم‌دهندگی است - به غیر انسان جز در یک آیه دیده نمی‌شود. در رتبه بعد، قرآن برای فرشته و حیوانات شأن یادگیری قائل است، اما در یادگیری اجنه واژه تعلیم به کار نرفته است. در چشم‌انداز قرآن دو رکن اساسی تعلیم - تعلیم‌دهنده و تعلیم‌گیرنده - در

تعلیم‌دهندگی خدا و تعلیم‌گیرندگی انسان برجسته می‌شود و بقیه مصادیق، نقش ثانوی و فرعی دارند.

۲. میدان معنایی مواد تعلیم

مواد آموزش بر اساس یادگیرندگان و آموزش‌دهندگان متنوع است.

۲-۱. مواد آموزش در انسان

از خدا، انبیا و غیرانبیا می‌آموزند. مواد تعلیمی انبیا از خدا در مواردی به صورت مبهم و به شکلی غیرمعین بیان می‌شود. این موارد خود به دو دسته تقسیم می‌گردد. ابهام در یک دسته با لفظ نکره آمده است که بیانگر وحدت نیز می‌باشد. آیات «وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا» (کهف: ۶۵)، «وَإِنَّهُ لَذُو عِلْمٍ لِمَا عَلَّمْنَاهُ» (یوسف: ۶۸)، «وَعَلَّمَهُمْ مَا يَشَاءُ» (بقره: ۲۵۱) اشاره به همین قسم دارد. در آیات دیگر ابهام در سیاق اطلاق است و عمومیت نیز از آن استفاده می‌شود؛ مانند «وَعَلَّمَكَا مَا لَمْ تَكُن تَعْلَمُ» (نساء: ۱۱۳). مواد آموزش در وجهی کلی و مبهم آمده است. ماده تعلیمی در آیه «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا» (بقره: ۳۱) نیز به صورت مبهم آمده، مفسران هر کدام نظریه‌ای مطرح کرده‌اند (رک: طباطبایی، همان، ج ۱، ص ۱۸۰ / رازی، همان، ج ۲، ص ۳۹۷).

در موارد دیگر، این ابهام بر طرف و کتاب، حکمت، توارت و انجیل ماده آموزش مطرح شده است. آیه «وَيُعَلِّمُهُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَالتَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ» (آل عمران: ۴۸) نیز مائده: ۱۱۰ نمونه این آیات است. تأویل احادیث در آیه «وَعَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ» (یوسف: ۱۰۱ و نیز ۶، ۲۱ و ۳۷) مسئله‌ای است که خدا به حضرت یوسف آموزش داده است. از دیدگاه قرآنی، تنها مسائل دینی به انبیا آموزش داده نشده است، بلکه فنون نیز از مسائلی است که انبیا از خدا یاد گرفته‌اند. اگر آیه ۱۱۳ سوره نساء را در کنار «وَعَلَّمْنَاهُ صَنْعَةَ لَبُوسٍ» (انبیاء: ۸۰) در نظر بگیریم و تعلیل موجود در آیه ۸۰ سوره انبیا- تا در جنگ شما را از زخمی شدن و اذیت‌ها حفظ کند- را تسری دهیم و بگوییم که هدف از آموزش در امور مادی، حفظ از آفات دنیوی است و هدف از آموزش در امور غیرمادی، حفظ از آفات معنوی است، این نکته آشکار می‌شود که هر آنچه برای حفظ انسان در امور مادی لازم بوده است و انسان‌ها از آن آگاه نبودند و پیامبران نیز از آن اطلاع نداشتند، می‌تواند به

عنوان مواد آموزش مطرح شود که خدا به انبیا یاد داده است، از طریق انبیا به انسان‌ها رسیده است. این احتمال را ضمیر «کم» و تعبیر «فَهَلْ أَنْتُمْ تَشْكُرُونَ» که در آیه ۸۰ سوره انبیا آمده است، تقویت می‌کند؛ به این معنا که حال که این صنعت به شما رسیده، فایده‌اش را می‌بینید، آیا شکر نمی‌کنید (رازی، همان، ج ۲۲، ص ۱۶۹). علی‌اکبر قرشی در این باره چنین می‌نویسد: «ضمایر "کم" و "انتم" و تعبیر "شاکرون" حاکی است که تعلیم به دود و برای نفع همگان بود. این مسئله در آیه «أَنْ اَعْمَلُ سَابِغَاتٍ وَقَدِّرُ فِي السَّرْدِ» (سبأ: ۱۱) و آیه «وَأَلْنَا لَهُ الْاَلْحَدِيدَ» (سبأ: ۱۰) نیز آمده است (قرشی، ۱۳۷۷، ج ۶، ص ۵۳۹).

همچنین تعبیر «وَأَوْتَيْنَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ» (نمل: ۱۶) که از بیان حال حضرت سلیمان و دود است، این مطلب را می‌رساند.

آموزش زبان پرندگان در آیه «عَلَّمْنَا مَنْطِقَ الطَّيْرِ» (نمل: ۱۶) از مسائلی است که خدا به انبیای خود آموزش داده است. این دانش برای حضرت سلیمان در امر دنیوی و حکومت‌داری کاربرد داشته است که عمومیت تعلیم الهی به انبیا در همه نیازمندی‌ها را تقویت می‌کند.

در آیاتی از سوره یوسف تأویل احادیث به عنوان ماده آموزشی در مورد حضرت یوسف بیان شده است. این امر یکبار از زبان حضرت یعقوب در آیه «وَكَذَلِكَ يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ وَيُعَلِّمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْاَحَادِيثِ» (یوسف: ۶)، بار دیگر از زبان خود حضرت یوسف در آیه «رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ وَعَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْاَحَادِيثِ» (یوسف: ۱۰۱) آمده است و در آیه «وَلِنُعَلِّمَهُ مِنْ تَأْوِيلِ الْاَحَادِيثِ» (یوسف: ۲۱) از زبان خدا مطرح می‌شود. آیه اخیر اهمیت بسزایی دارد. در این آیه خداوند چنان جایگاهی به تعلیم تأویل می‌دهد که هدف از اتفاقات و تمکن حضرت یوسف در سرزمین مصر را در تعلیم تأویل احادیث بیان می‌کند (طباطبایی، همان، ج ۱، ص ۱۱۱).

لام جاره در این آیه هدف و غایت را می‌رساند.* بنابراین معنای آیه چنین می‌شود که ما به یوسف تمکن و قدرت در زمین عطا کردیم تا علم تعبیر خواب را به او بیاموزیم. حرف واو در این آیه پیش از «لنعلمه» نشان می‌دهد که اهداف دیگری نیز بوده است؛ اما آموزش تعبیر خواب از میان تمامی اهداف گزینش و برجسته‌سازی شده است تا جایگاه آن در نظام معرفتی در کانون توجه قرار گیرد.

آموزش مواردی همچون صنایع، زبان حیوانات و تأویل احادیث، مقداری از ابهام آیات تعلیم در پیامبران را که به صورت مطلق آمده بود، بر طرف می‌کند و معنای آیاتی چون «وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا» (کهف: ۶۵) و «وَعَلَّمَكَا مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ» (نساء: ۱۱۳) روشن کرده است و نشان می‌دهد علمی که در این آیات به گونه مبهم آمده است، شامل علوم مادی و فرامادی و معنوی است و اختصاصی به هدایت معنوی ندارد، بلکه تمام نیازمندی‌های بشری را دربر می‌گیرد.

قرآن، مواد آموختن انسان عادی از خدا را به سه صورت بیان می‌کند: یکی، جایی است که به مواد آموزش اشاره‌ای نمی‌کند: «وَاتَّقُوا اللَّهَ وَيُعَلِّمُكُمُ اللَّهُ» (بقره: ۲۸۲). در این دسته از آیات، قرآن تنها بر این مطلب اشاره می‌کند که خداوند، علمی را در اختیار انسان قرار داده است، ولی در اینکه این علوم چه دانش‌هایی را دربر می‌گیرد، اشاره‌ای ندارد.

دیگری، جایی است که دامنه این مواد را گسترده و عام می‌داند؛ مثلاً در آیه «عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمُ» (علق: ۵) هر موردی که انسان در آن علم، آگاهی نداشته است، از مواد آموزش می‌داند. آیات «مَا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ» (بقره: ۲۳۹) و «عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمُ» (علق: ۵) این عمومیت را می‌رساند.

* ترکیب «واو عطف» و «لام غایت» در آیات دیگر، همگی دلالت بر غایت مورد توجه خداوند دارد و اگر مانند آیه ۱۸۵ سوره بقره غایت دیگری نیز مورد نظر بوده است، در آیه تصریح شده است. بنابراین باید گفت در آیات مربوط به علم تأویل احادیث در حضرت یوسف نیز این ترکیب دلالت بر بیان هدف مورد نظر می‌کند.

حال اگر این آیات را در کنار آیه «وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئاً وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ» (نحل: ۷۸) قرار دهیم، به وضوح مطلب کمک می‌کند. طبق این آیه انسان فاقد معلومات فراوانی است. این معلومات را با تجربه، حس و عقل به دست آورده است، ولی برخی از این راه‌ها امکان عادی ندارد؛ زیرا یا مستلزم صرف وقت زیاد و یا مسبب هزینه جانی و مادی فراوانی می‌شود (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۲، ص ۳۱۶ و ج ۳، ص ۱۵۲-۱۹۸) و انسان نمی‌تواند خود بدان دست یابد؛ از سوی دیگر در برخی از آیات، تعلیم اموری تجربی - مثل زره‌سازی - به خدا نسبت داده شده است. نتیجه‌ای که از این مطلب به دست می‌آید، این است که دست‌کم مواد برخی از علوم تجربی با تعلیم الهی به انسان منتقل شده است.

صورت سوم، آیاتی است که به صورت جزئی موارد را ذکر می‌کند و موادی را که از طریق الهی به انسان منتقل شده است، بیان می‌کند. در آیه چهار سوره مائده صید، یکی از مصادیق مواد تعلیم است. حتی اگر بگوییم در این آیه، ماده تعلیم مطلق است، باز آموزش صید، یکی از مصادیق خواهد بود. در این آیه ضمن اشاره به مجموعه‌ای از مواد تعلیم، یکی از مصادیق را نیز بیان کرده است؛ یعنی از انسان خواسته شده است که از آنچه آموخته است، به سگان یاد دهد که از میان آن آموخته‌ها صید است. این آیه قرینه دیگری است که تعلیم الهی شامل امور دنیوی نیز می‌شود که به‌ظاهر هیچ ارتباطی با هدایت و سعادت اخروی ندارد.

آیه «وَلْيَأْبَ كَاتِبٌ أَنْ يَكْتُبَ كَمَا عَلَّمَهُ اللَّهُ» (بقره: ۲۸۲) نشان می‌دهد که فن نویسندگی و ثبت اسناد از اموری است که خدا به انسان تعلیم داده است. تعلیم بیان (الرحمن: ۴) و آموزش قرآن (الرحمن: ۲) نیز از مواد آموزشی انسان است؛ به این بیان که تمام محتوای قرآن، مواد آموزشی است که خدا آنها را به انسان یاد می‌دهد. بسیاری از این آموزه‌ها بدون اینکه با کلمه تعلیم مرتبط باشند، خود مواد آموزش‌اند (احکام، آداب، احتجاج با خصم، توبه، حمد و تسبیح و دعا، کشتی‌سازی، حسابگری، نجوم و...)^۱.

از دیدگاه قرآنی، از میان علوم و فنون هر آنچه انسان به آنها نیازمند است، می‌تواند مواد

آموزشی باشد. خدا با واسطه یا بدون واسطه به انسان یاد داده است و اگر انسان در مسیر زندگی خود به چیزی نیاز پیدا کند، خدا معلّم او خواهد بود. البته این، به معنای انحصار آموزش در خدا نیست؛ چون قرآن فرشته و اجنه و انسان را مربی و معلّم برای انسان معرفی کرده است. آموختن انسان از انسان عادی و انبیا در قرآن مطرح شده است. مواد آموزش از انبیا، کتاب و حکمت بیان شده است.

در برخی آیات، حکمت و کتاب به انسان- پیامبران و غیرپیامبران- تعلیم داده می‌شود. آنجا که حکمت به غیرپیامبران تعلیم داده می‌شود- با واژه تعلیم و ایتاء- مصادیق و افراد نیز مشخص می‌شود. آل ابراهیم در آیه ۵۴ سوره نساء، لقمان در آیه ۱۲ سوره لقمان، مؤمنان در آیه ۱۶۴ سوره آل عمران، همسران پیامبر در آیه ۳۴ سوره احزاب مصادیق حکمت‌آموزانند؛ ولی یادگیری حکمت اختصاص به مصادیق مذکور ندارد؛ چراکه بر اساس آیاتی چون آیه ۱۵۱ و ۲۶۹ بقره و ۱۶۴ آل عمران و ۲ جمعه، هدف از ارسال پیامبران، تعلیم کتاب و حکمت به تمامی کسانی بوده است که هدایت پیامبران را می‌پذیرند.

بر اساس این آیات، انتقال حکمت به انسان دو گونه است: یکی، اعطایی و دیگری، به شکل بیان.

مواد آموزش از غیرپیامبران در آیه «تُعَلِّمُونَ الْكِتَابَ» (آل عمران: ۷۹)، کتاب آسمانی معرفی شده است. در دو سوره طه، آیه ۷۱ و شعراء آیه ۴۹ سحر* مواد یادگیری است. مواد تعلیمی، در جایی که آموختن از انبیا مطرح است، با تنوع بیشتری مطرح شده است؛ مثلاً در برخی آیات به صورت کلی و مبهم پرداخته شده است و گویا نظر اصلی آیه به مواد آموزش نیست؛ از این‌رو مواد آموزش در این آیات با ابهام روبه‌روست. آیه «قَالَ لَهُ مُوسَىٰ هَلْ أَتَّبِعُكَ عَلَيَّ أَنْ تُعَلِّمَنِي مِمَّا عُلِّمْتَ رُشْدًا» (کهف: ۶۶) آموخته‌های حضرت خضر- به صورت مطلق- مورد نظر است. در آیه ۱۵۱ سوره بقره آنچه را که انسان‌ها نمی‌دانند، باز

* گرچه آیه در مورد حضرت موسی است، ولی چون از زبان فرعون بیان شده و اعتقاد به نبوت آن حضرت نداشته است، در شمار غیرپیامبران آورده شده است.

در همین آیه کتاب و در آیات دیگر (بقره: ۱۲۹ / آل عمران: ۱۶۴ / جمعه: ۲) کتاب و حکمت به عنوان مواد مطرح شده‌اند.

مواد، در این آیات با مواردی که تعلیم‌دهنده خداست، همپوشانی دارد؛ از این رو می‌توان گفت مراد از تعلیم خدا آنجا که تعلیم را مستقیماً به خود نسبت می‌دهد، تعلیم به واسطه انبیا بوده، دخالت مستقیم الهی را بیان می‌کند؛ چون در بخش تعلیم‌دهندگان، آموزش خدا به انسان - حتی انسان‌های عادی - ثابت شد و صرف انطباق در مواد آموزش دلیل بر یکی بودن آموزش‌دهندگان نمی‌شود. این بیان در وحی نیز مشهود است.

یادگیری انسان از فرشته هم در آیه «عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَى» (نجم: ۵) و نیز در آیه ۱۰۲ سوره بقره مطرح است. در آیه اول، محتوای آموزش قرآنی - در قالب وحیانی - و در آیه دوم سحر است. وجه تشابه آنها، غیرمادی بودن و فراطبیعی بودن مواد آموزش است. از سوی دیگر نشان می‌دهد که فرشته در این تعلیم، نقش داشته است؛ زیرا گذشت که حوزه تعلیم در جایی به کار می‌رود که فاعل فعالی در امر تعلیم وجود داشته باشد.

انسان از جن سحر می‌آموزد. اینکه جن از انسان چه چیزهایی را یاد می‌گیرد، مطالب اندکی در دست داریم و در میدان معنایی شیوه‌های تعلیم به آن اشاره خواهد شد.

۲-۲. مواد آموزش در فرشتگان

آنچه فرشتگان می‌آموزند در آیه «لَاعَلَّمْ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ» (بقره: ۳۲) مجمل و در ادامه با تعبیر مبهم «اسماء» در قرآن ذکر شده است. نکته این است که این اسما همان مواد آموزشی است که خداوند به آدم آموخته است و پیش از آدم کس دیگری از آن اطلاع نداشته است. اگرچه حضرت آدم در انتقال این مواد دخالت داشته است، ولی سرمنشأ اصلی خداست؛ زیرا آدم^(ع) از او گرفته است.

۲-۳. مواد آموزش در حیوانات

قرآن حیوانات را دارای قوه یادگیری می‌داند. قرآن در آموزش سگ از مشتق «تعلیم» استفاده کرده است (مائده: ۴). علاوه بر سگ، زنبور عسل نیز در میان تعلیم‌شوندگان مطرح شده است. قرآن مواد آموزش سگ را صید و زنبور عسل را در انتخاب خانه معرفی و با استفاده از واژه وحی، این معنی را بیان کرده است (نحل: ۶۸).

میان وحی و تعلیم تفاوت‌هایی وجود دارد؛ هرچند هردو روشی برای القای مطلب به یادگیرنده باشد. القای مطلب در وحی، به تکوین- یعنی در آفرینش زبور، کیفیت خانه‌سازی به یاد داده شده است- ولی تعبیر تعلیم، بیانگر توانایی‌ای است که تحت شرایطی شکوفا می‌شود و ممکن است به فعلیت نرسد؛ همان‌گونه که همه سگ‌ها، در عمل، سگ شکاری نیستند. بر این اساس از دیدگاه قرآن، مادهٔ تعلیم جایی به کار می‌رود که در آن، القای مطلب از راه غیرتکوینی انجام گرفته باشد.

همچنین وحی، مفهومی عام‌تر از تعلیم است؛ اولاً وحی، انتقال معلومات به روش فراحسی را شامل می‌گردد و ثانیاً هرگونه الهام معلومات، چه تکوینی و چه غیرتکوینی، را دربر می‌گیرد. به همین دلیل است که در مورد کتاب و حکمت در قرآن، هم واژهٔ تعلیم آمده است و هم واژهٔ وحی: «وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ» (بقره: ۱۲۹)، «ذَلِكَ مِمَّا أَوْحَىٰ إِلَيْكَ رَبُّكَ مِنَ الْحِكْمَةِ» (اسرا: ۳۹) و «وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ» (فاطر: ۳۱)؛ ولی تعلیم شامل امور غریزی نمی‌شود.

۳. میدان معنایی شیوه‌های تعلیم

تعلیم- یا روش انتقال معلومات- شیوه‌های متنوعی دارد. هر یک از روش‌های به‌کاررفته در قرآن در نوع خود گویای دیدگاه قرآنی در کیفیت انتقال معلومات از یک حامل علم به حامل دیگر است. قرآن، روش تعلیم در فرشتگان را تنها در دو حوزه «تعلیم و انباء» بیان می‌کند (ر.ک: عنوان «میدان معنایی تعلیم‌دهنده و تعلیم‌گیرنده»).

در مورد اجنه، شیوهٔ تعلیم بیشتر از راه مشاهده و نقل است. پیش‌تر گذشت که وحی در اجنه همان سخن مخفی است. علم اجنه، در آیه «قُلْ أَوْحِيَ إِلَيَّ أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِّنَّا لَجِنٌ قَالُوا إِنَّا سَمِعْنَا قُرْءَانًا عَجَبًا» (جن: ۱) با استفاده از استماع و سمع بیان شده است که روشی حسی است. در آیه «وَأَنَّا كُنَّا نَقْعُدُ مِنْهَا مَقَاعِدَ لِلسَّمْعِ فَمَنْ يَسْتَمِعِ الْآنَ يَجِدْ لَهُ شِهَابًا رَّصَدًا» (جن: ۹)، سمع برای بیان نوع دیگری از علوم اجنه به کار رفته است. در آیهٔ قبلی مراد از سمع، شنیدن از انسان بود؛ اما در این آیه، مراد از سمع چیز دیگری است؛ گویا درآسمان جایی است که خبرهای غیبی و سخنان ملائکه به گوش جنیان می‌رسد. آنها در آن مکان

می‌نشستند تا آن اخبار را بشنوند. مطابق این آیه، این راه از علم، دیگر برای آنها باز نیست و جنیان از این روش برای کسب علم محروم‌اند. در آیه «وَأَنَّا ظَنَنَّا أَن لَّنْ نَقُولَ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَيَّ اللَّهُ كَذِبًا» (جن: ۵) بیان و نقل یکی از منابع کسب علم اجنه است.

شیوه‌های تعلیم‌گیرندگی در انسان تنوع بیشتری دارد. همین تنوع نشان می‌دهد که در حوزه تعلیم‌گیرنده، محور اصلی انسان است. این شیوه‌ها به دو روش حسی و غیرحسی تقسیم می‌شود. روش‌های حسی همان شیوه‌هایی‌اند که در آنها مواد آموزش با کمک ابزار حسی و جسمی به انسان منتقل می‌شود و یا انسان آنها را با این ابزار به غیر خود منتقل می‌کند. در روش‌های غیرحسی ابزارهای حسی انسان در انتقال علم دخالتی ندارند. روش‌های فراحسی عبارت‌اند از:

۱-۳. وحی

در آیه «إِنَّ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ عِلْمَهُ شَدِيدُ الْقُوَىٰ» (نجم: ۵-۴) وحی، روش تعلیمی در انتقال معلومات است. مراد ما از این روش، همان القای قلبی و اعطای معلومات به افراد به گونه غیرحسی است. این افراد قبل از القای مطلب، فاقد معلوماتی‌اند که با این روش به آنها عطا می‌شود. وحی به موجوداتی مثل زنبور عسل، در این حوزه قرار می‌گیرد؛ ولی چشم‌انداز اصلی قرآن در حوزه «وحی» همان وحی به انبیاست؛ زیرا از ۷۸ آیه‌ای که وحی و مشتقاتش در قرآن آمده است، تنها چند مورد در غیرانبیا ذکر شده است.*

این روش در چهار نمونه القا به انبیا، القا به فرشتگان، القا به انسان و القا به حیوانات آمده است. کامل‌ترین آنها وحی به انبیاست و در سه شکل تکلم بی‌واسطه الهی، تکلم از ورای حجاب و نزول فرشتگان است. آیه «وَمَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِيَ بآذُنِهِ مَا يَشَاءُ إِنَّهُ عَلِيُّ حَكِيمٌ» وکذلک أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا

* این موارد عبارت‌اند از: وحی به فرشتگان (انفال: ۱۲)؛ وحی به حواریون (مائده: ۱۱۱)؛ وحی به مادر حضرت موسی (طه: ۳۸/ قصص: ۷) و در سوره مریم آیه ۱۱ فاعل وجه فعلی وحی حضرت زکریاست که به قوم خود اشاره می‌کند و مراد، القای مطلب از طریق اشاره است (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۶، ص ۷۸۰/ طوسی، [بی‌تا]، ج ۷، ص ۱۱۱/ رازی، ۱۴۲۰، ج ۲۱، ص ۵۱۵).

مِنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ وَلَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُورًا نَهْدِي بِهِ مَنْ نَشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَيْنَا صِرَاطٍ (شوری: ۵۱-۵۲) هر سه شکل را شمرده است. در این آیه، تکلم الهی با بشر وحی شمرده شده است؛ از این رو آیاتی مثل «تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ» (بقره: ۲۵۳) و آیاتی از این قبیل از وحی الهی به انبیا به شمار می‌آیند (نساء: ۱۶۴ / اعراف: ۱۴۳-۱۴۴). با این ارتباط حوزه معنایی، تعلیم توسعه بیشتری می‌یابد و شامل حوزه «تکلم» نیز می‌شود.

این آیات نشان می‌دهد که در حوزه معنایی تعلیم، مفاهیمی همچون وحی، انزال، ایتاء و عطا حوزه‌های مرتبط و همسان آن‌اند و می‌توان در توسعه معنایی تعلیم از این موارد نیز کمک گرفت.

از دیدگاه قرآن، این روش (وحی) مخصوص خداست و در مورد دیگری به کار نرفته است. گرچه برخی آیات - در نگاه اولیه - این امر را در مورد شیاطین نیز اثبات می‌کند؛ چون تعبیر «لَيُؤْحُونَ» در آیه ۱۲۱ انعام در تبادر اولیه موهم وحی از جانب اجنه است. در آیه می‌خوانیم: «وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُؤْحُونَ إِلَيْنَا أُولِيَاءِهِمْ» (انعام: ۱۲۱)، ولی آیه «وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُورًا» (انعام: ۱۱۲)، چگونگی این مطلب را توضیح می‌دهد و به‌صراحت بیان می‌کند: «يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ»؛ یعنی قول و کلام مخفی در میان این گروه رد و بدل می‌شود و استفاده از وحی نه به معنای القای قلبی، بلکه به معنای، القای مخفی کلمات و پنهان‌کاری است.* البته ممکن است مراد از قول، باور و اعتقاد باشد، نه سخن و کلام که در این صورت وحی به معنای القای قلبی شامل اجنه هم می‌شود.

۲-۳. رؤیا

در آیه «إِذْ يُرِيكَهُمُ اللَّهُ فِي مَنَامِكَ قَلِيلًا وَلَوْ أَرَاكَهُمْ كَثِيرًا لَفَشَيْتُمْ» (انفال: ۴۳) یکی از

* در ذیل آیه ۱۱۲ علامه طباطبایی وحی را در این دو آیه به معنای صحبت در گوشی گرفته است (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۷، ص ۳۲۱) و فخر رازی به وسوسه تفسیر کرده است (رازی، همان، ج ۱۳، ص ۱۲۰-۱۲۱).

روش‌های القای مطلب و آموزش، رؤیا معرفی شده است. همین مطلب در برخی آیات (اسراء: ۶۰ / فتح: ۲۷ / یوسف: ۴-۵ و ۱۰۰ / صافات: ۱۰۲ و ۱۰۵) آمده است. تکرار این مطلب در هشت مورد نشان از اهمیت آن دارد؛ به این معنا که قرآن، خواب را وسیله‌ای برای رسیدن به واقع می‌داند. برخی از امور مهم بر اساس یافته‌هایی که از طریق خواب بر انسان القا شده است، رقم می‌خورد. مقام والای حضرت یوسف، قحطی در مصر و سربریدن حضرت اسماعیل، همه اموری‌اند که بر خواب مبتنی‌اند؛ البته نباید غافل شد که در همه این موارد، فردی که خواب دیده است، پیامبری از پیامبران است و به راحتی نمی‌توان این شیوه را به همه تسری داد؛ ولی خواب فرعون و نمرود راه را برای تسری فراهم می‌کند.

در این روش، انسان به اموری علم پیدا می‌کند. ویژگی این علم در اطمینان خاطری است که برای عالم حاصل می‌شود و خود را ملزم به آن می‌داند. به نظر می‌رسد تطابق با واقع در این شیوه مورد نظر نیست؛ زیرا در آیه ۴۳ سوره انفال، واقع دگرگون جلوه داده شده است؛ یعنی یافته فرد با واقع تطابق ندارد؛ چون تعداد کفار از آنچه در خواب نمایان شده بود، بیشتر بود. از این رو در این روش بیشتر حالت روانی فرد، یعنی اطمینان خاطر او مورد نظر است. به عبارت دیگر، ملاک در این روش، تطابق با واقع نیست، بلکه ملاک، همان حالت روانی است تا به واسطه آن، به خیری عظیم برسد.

این روش، بیان‌کننده وجود رمزهایی در عالم خواب و ارتباط آن با عالم واقع است که قرآن در آیات دیگر به وجود این رمزها اشاره می‌کند. ارتباط بین سربریدن گوسفند، سجده یازده ستاره بر حضرت یوسف، خورده شدن هفت گاو چاق به وسیله هفت گاو لاغر با اموری که بعداً واقعیت خارجی پیدا می‌کند، نشان از وجود رازهایی در عالم خلقت دارد که با حس قابل توجیه نیست.

در همه موارد، میان تعبیر خواب و خارج تطابق برقرار شده است و تنها در آیه ۴۳ سوره انفال، تطابق نبوده است و مطابق خارجی همه آنها، اموری حسی بودند؛ یعنی اموری بودند که قابل مشاهده و ادراک با حواس بودند و در خارج واقع شدند. این امر نشان

می‌دهد که برای اطلاع از امور حسی، همواره نیاز به حواس جسمانی نیست، بلکه گاهی ابزارهای دیگری در کار است که انسان را به معلوم حسی رهنمون می‌کند. تأویل احادیث را می‌توان توسعه همین حوزه دانست.

در نهایت اینکه علم به آینده از طریق این روش یا هر روش دیگر ممکن است. روش‌های حسی عبارت‌اند از:

روش‌های بیانی و غیربیانی دو روشی‌اند که می‌توان در ذیل روش حسی قرار داد. روش غیربیانی همان روش اشاره است که در ذیل وحی بدان اشاره شد. روش بیانی نیز وجوهی دارد که برخی از آنها در قرآن آمده است:

۱. نقل و گزارش و خبردادن: «انباء، اخبار و تحدیث» در بحث‌های پیش به عنوان میدان‌هایی برای توسعه تعلیم مطرح شد. آموزش کل قرآن به نوعی در این شیوه قرار می‌گیرد. آیاتی مثل «حَتَّىٰ أُخْبِرْتُ لَكَ مِنْهُ ذُكْرًا» (کهف: ۷۰) نیز خبردادن را به عنوان شیوه تعلیم معرفی می‌کند؛ چون حضرت موسی از خضر درخواست تعلیم کرده بود و شرط آن را تبعیت دانسته بود. در این آیه، حضرت خضر، شیوه تعلیم را بیان می‌کند.

۲. ارائه نمونه عینی: قرآن از مسلمانان می‌خواهد از برخی امور سؤال نکنند؛ زیرا ممکن است بعد از روشن شدن مطلب، برایشان مشکلاتی ایجاد شود. برای روشن و قابل فهم شدن این مطلب برای مسلمانان، نمونه‌ای بیان می‌کند و می‌فرماید: «قَدْ سَأَلَهَا قَوْمٌ مِّنْ قَبْلِكُمْ ثُمَّ أَصْبَحُوا بِهَا كَافِرِينَ» (مائده: ۱۰۱-۱۰۲). برخی از نمونه‌های تاریخی که قرآن ذکر می‌کند، برای همین مقصود است.

۳. استفاده از تشبیه و تمثیل: قرآن در اموری برای ملموس کردن مطلب برای فهم انسانی، از تشبیه و تمثیل استفاده می‌کند؛ مثلاً برای بیان علم الهی در آیه «يَا بُنَيَّ إِنَّهَا إِنْ تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِّنْ خَرْدَلٍ فَتَكُنْ فِي صَخْرَةٍ أَوْ فِي السَّمَاوَاتِ أَوْ فِي الْأَرْضِ يَأْتِ بِهَا اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ» (لقمان: ۱۶) از تشبیه کمک می‌گیرد. نیز آیات ۲۵ بقره، ۲۴ هود و ۱۸ تا ۲۴ ابراهیم.

۴. تکرار: قرآن برخی از امور را به دلیل اهمیت بسیار تکرار می‌کند. آیات معاد، قصه بنی‌اسرائیل و حضرت آدم از این قبیل است.

۵. استفاده از استدلال و بیان علت: قرآن گاهی برای راحت‌شدن فهم مطلب، علتی برای حکم بیان می‌کند* یا استدلالی برای مطلبی می‌آورد. آیه «لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا فَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ» (انبیاء: ۲۲). این امر حتی در امور اخلاقی نیز مشهود است؛ مثلاً در وصیت لقمان به فرزندش می‌بینیم که دلیل آرام سخن گفتن را در قالب مثال بیان می‌کند و می‌فرماید: «وَأَعْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ» (لقمان: ۱۹).

این شیوه ما را به منبع دیگر به عنوان عقل، راهنمایی می‌کند که با استفاده از استدلال به کار گرفته می‌شود.

۶. استفاده از شیوه‌های بیانی متفاوت: گاهی برای بیان یک موضوع افزون بر تکرار، از شیوه‌های بیانی گوناگون استفاده می‌کند. قرآن خود این شیوه را با تعبیر «نُصِرَفَ الْآيَاتِ» بیان کرده است و در ضمن آیات، دلیل تنوع بیانی را با تعبیری مثل «لَعَلَّهُمْ يَفْقَهُونَ» آورده است. آیه «قُلْ هُوَ الْفَاقِرُ عَلِيٌّ أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا مِنْ فَوْقِكُمْ أَوْ مِنْ تَحْتِ أَرْضِكُمْ أَوْ يَلْبِسَكُمْ شِيْعًا وَيُذِيقَ بَعْضَكُمْ بَعْضًا نَظَرُ كَيْفَ نُصِرَفَ الْآيَاتِ لَعَلَّهُمْ يَفْقَهُونَ» (انعام: ۶۵/ نیز انعام: ۴۶ و ۱۰۵/ اعراف: ۵۸) نمونه‌ای از این آیات است.

۷. استفاده از پرسش: سؤال محوری، یکی از شیوه‌های قرآنی در آموزش است. قرآن افزون بر اینکه در آیاتی مثل «قُلْ مَنْ يُنَجِّيكُمْ مَنْ ظَلَمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ تَدْعُونَهُ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً» (انعام: ۶۳)، از سؤال برای ایجاد خراش ذهنی و مقدمه‌سازی از سؤال استفاده می‌کند. نیز آیات ۲۱۱ سوره بقره، ۱۰ سوره ابراهیم و ۸۳ سوره نساء پرسش

* آیاتی که علل احکام را بیان می‌کنند، مثل «وَإِذْ قَالَ لَقْمَنُ لَابَنِهِ وَهُوَ يَعِظُهُ يَبْنِي لِاتَّشْرِكِ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ» (لقمان: ۱۳).

از اهل علم را یکی از راه‌های آموزش معرفی می‌کند: «فَسئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» (نحل: ۴۳ / نیز بقره: ۱۸۶، ۱۸۹، ۲۱۵، ۲۱۷ و ۲۱۹ / انبیاء: ۷).

۸. تدریج، تکرار، تنوع بیانی، تشبیه و تمثیل: حتی تدریج در نزول وحی برای تدریج در آموزش است. قرآن افزون بر بیان نزول تدریجی قرآن، علت آن را نیز بیان می‌کند و تثبیت فؤاد را علت تدریج در نزول می‌داند: «وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهَا الْقُرْآنُ جُمْلَةً وَاحِدَةً كَذَلِكَ لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤَادَكَ وَرَتَّلْنَاهُ تَرْتِيلاً» (فرقان: ۳۲).

نتیجه‌گیری

فرایند انتقال علم به عالم دوگونه است: گاهی در این فرایند فقط سه رکن علم (صورت ذهنی)، عالم و معلوم (متعلق خارجی) وجود دارد. در این صورت عامل چهارم مطرح نیست. آیات قرآنی عاملیت خدا را در این موارد در آفریدن ابزار فهم و پدید آوردن آیه-موضوع خارجی - به وضوح می‌رساند.

در نوع دیگر، عامل خارجی در فرایند انتقال شناخت تأثیر می‌گذارد و افزون بر سه رکن پیش‌گفته، رکن چهارم نیز به عنوان عامل فعال در انتقال مطرح می‌شود. این عامل در قرآن بیشتر در حوزهٔ تعلیم نمود می‌یابد.

قرآن کریم به تناسب علم‌آموزان، معلّم - رکن چهارم - را مطرح می‌کند. اگر علم‌آموز انسان باشد، فاعل تعلیم که بار اصلی انتقال معنا بر دوش اوست، خدا، فرشته، انسان و احتمالاً جن معلمان انسان تلقی می‌گردند؛ ولی در این میان تکیهٔ اساسی بر خداست و دیگر عوامل در سایهٔ او قرار دارند؛ زیرا فرشته، وحی الهی را به پیامبر انتقال می‌دهد و واسطه‌ای بیش نیست. آموزش‌دهندهٔ فرشتگان خداست و انسان نیز در مواردی سهمی در آموزش آنان بر عهده دارد، ولی در این مورد نیز خدا نقش اساسی دارد.

در بخش تعلیم‌گیرنده انسان و در بخش تعلیم‌دهنده خدا نمود و بروز بیشتری دارند و بقیه موارد، نقش ثانوی و فرعی دارند. نقش آموزش‌دهندگی خدا در بخش مواد آموزش نیز کاملاً مشهود است؛ چراکه قرآن مواد گوناگونی برمی‌شمارد که خدا با واسطه یا بدون واسطه آموزش‌دهنده است. تعبیر گوناگون و مصادیق متنوع جایگاه خدا را در فرایند تعلیم

برجسته می‌سازد.

در شیوه‌های تعلیم، روش‌های حسی و فراحسی همه از مواردی است که خدا در تعلیم خود از آنها استفاده کرده است. اگرچه این موارد را در عوامل دیگر نیز به رسمیت شناخته است، ولی تکیه اساسی بر استفاده خدا از این روش‌هاست. حوزه معنایی تعلیم با استفاده از واژه‌های همگن «وحی، القا، تکلم، بیان...» قابل توسعه است.

حاصل اینکه اگرچه قرآن در رکن تعلیم موارد و مصادیق گوناگونی بیان کرده است، اما در بخش تعلیم‌دهنده، خدا و در بخش تعلیم‌گیرنده، انسان را برجسته کرده است.

پی‌نوشت‌ها

۱. فونونی مثل کتابت، ثبت سند، زره‌سازی، نجوم و حساب در تعبیر قرآن آمده است. از سوی دیگر روایات پزشکی فریقین ریشه و حیانی برای طب قائل‌اند (رک: مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۵۹، باب طب/ شبر، طب‌الائمه، بخش اصل الطب من الله). ثبت سند (وَلَا يَأْبَ كَاتِبٌ أَنْ يَكْتُبَ كَمَا عَلَّمَهُ اللَّهُ) (بقره: ۲۸۲)، فن نویسندگی (بقره: ۲۸۲)، «عَلَّمَ الْقُرْآنَ» (الرحمن: ۲) و «عَلَّمَهُ الْبَيَانَ» (الرحمن: ۴) از مصادیق آن است. ذکر قرآن در بین مواد آموزشی قابل توجه است و این، نشان‌دهنده توجه به محتوای قرآنی است؛ به این بیان که تمام محتوای قرآن، مواد آموزشی است که خدا آنها را به انسان یاد می‌دهد که بسیاری از این آموزه‌ها بدون اینکه با کلمه تعلیم مرتبط باشند، خود مواد آموزش‌اند (احکام، آداب، احتجاج با خصم، توبه، حمد و تسبیح و دعا، کشتی‌سازی، حسابگری و نجوم...).

منابع و مأخذ

۱. ایزوتسو، توشیهیکو؛ خدا و انسان در قرآن؛ ترجمه احمد آرام؛ چ اول، تهران: مؤسسه تحقیقات فرهنگی و زبان‌شناختی، ۱۳۶۱.
۲. —؛ مفهوم ایمان در کلام اسلامی؛ زهرا پورسینا؛ چ اول، تهران: سروش، ۱۳۷۸.
۳. جوادی آملی، عبدالله؛ تفسیر موضوعی قرآن کریم: معرفت‌شناسی در قرآن؛ تنظیم و ویرایش حمید پارسانیا؛ چ دوم، قم: مرکز نشر اسراء، ۱۳۷۹.
۴. رازی، فخرالدین ابوعبدالله محمدبن‌عمر؛ مفاتیح الغیب (۳۲جلدی)؛ چ سوم، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۰ق.
۵. زمخشری؛ الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل؛ ج ۴، چ سوم، بیروت: دار الکتاب العربی، ۱۴۰۷ق.

۶. صادقی، هادی و شعبان نصرتی؛ «درآمدی بر معناشناسی جهل در قرآن بر اساس روش همزمانی»؛ قرآن و مطالعات معناشناختی، ش ۱، ۱۳۹۱.
۷. طباطبایی، سیدمحمدحسین؛ المیزان فی تفسیر القرآن؛ ج پنجم، قم: انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۷ق.
۸. طبرسی، فضل بن حسن؛ مجمع البیان فی تفسیر القرآن؛ ج سوم، تهران: انتشارات ناصر خسرو، ۱۳۷۲.
۹. طوسی، محمد بن حسن؛ التبیان فی تفسیر القرآن؛ مقدمه شیخ آغابزرگ تهرانی و تحقیق احمد قصیر عاملی؛ بیروت: دار احیاء التراث العربی، [بی تا].
۱۰. غضنفری، سیدمحمد؛ ویژگی‌های فرشتگان و نقش آنان در نظام آفرینش و زندگی انسان از منظر نهج البلاغه؛ استاد راهنما دکتر نعمت‌الله ایران‌زاده، استاد مشاور قدرت الله مشایخی، سال دفاع ۱۳۹۰، دانشکده دارالحدیث قم.
۱۱. قائمی‌نیا، علیرضا؛ بیولوژی نص؛ ج اول، تهران: انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۸۹.
۱۲. قرشی، سیدعلی‌اکبر؛ تفسیر احسن الحدیث؛ ج ۱۲، چ سوم، تهران: بنیاد بعثت، ۱۳۷۷.
۱۳. کرمانی، سعید؛ معناشناسی عقل در قرآن؛ استاد راهنما احمد پاکتچی و استاد مشاور عباس مصلابی‌پور؛ دفاع ۱۳۸۴، دانشگاه امام صادق^(ع)؛ دانشکده الهیات و معارف اسلامی و ارشاد، محل نگهداری کتابخانه مؤسسه دارالحدیث.
۱۴. مجلسی، محمدباقر؛ بحارالانوار؛ تحقیق سیدابراهیم میانجی و محمدباقر بهبودی؛ چ سوم، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۳ق.